

اسمعیل یغمائی

عضو مرکز باستان شناسی ایران

در حاشیه‌ی چهارمین مجمع باستان شناسی

چهارمین مجمع سالانه‌ی کاوش‌ها و پژوهش‌های باستان شناسی در چارچوب هشتمین جشن فرهنگ و هنر که از تاریخ دوازدهم آبان ماه سال جاری کار خود را آغاز کرده بود، پس از پنج روز سخن رانی و گفت و گو با ارائه‌ی نتایج تازه‌ترین تحقیقات، به هم راه نمایش گاهی از آثار مکشوفه که جدیداً به دست آمده بود، در هفدهم آبان ماه به انجام رسید. در این گردهم‌آئی که در حقیقت باید آن را مجلسی برای تبادل افکار و نظریات ایران شناسان و باستان شناسان فرنگی نام نهاد، نه تنها این علاقه‌مندان فرهنگ کهن ایران از عقاید تازه‌ی دیگر آگاه شدند، بل که خود فرصتی بود برای گردآوردن همه‌ی آن‌هایی که در چارگوشه‌ی ایران، خاک اطلال باستانی را زیر و رو می‌کنند.

کار این عده باستان شناسان و ایران شناسان فرنگی که خوش بختانه تعدادشان هر روز زیادتر می‌شود، نه تنها توجه دانشمندان سراسر دنیا را به فرهنگ باستانی و بسیار غنی ایران می‌رساند، بل که خود بازگویی این نکته است که تا چه اندازه به خواسته‌های آنان توجه و هم‌راهی می‌گردد. در این مجمع نیز که سی و هشت باستان شناس و محقق ایرانی و خارجی شرکت جستند و روی هم رفته چهل سخن رانی ایراد شد، جمعاً سخن رانان مؤسسات فرهنگی ایران از مرکز باستان شناسی، دانشگاه تهران، وزارت فرهنگ و هنر، مرکز تحقیقات هخامنشی و سازمان حفاظت آثار باستانی یازده تن بودند که به استثنای چهار یا پنج گفتار درخور توجه، بقیه را شرح حفاری و یا بررسی - آن هم به شکلی گسیخته و از هم پراکنده - باید خواند و آن چه که پس از ختم جلسات و سفره گسترده‌ها و پذیرائی‌های مفصل در هتل‌های جورواجور به چشم می‌خورد، این بود که: سهم باستان شناسان ایرانی در پایان کارنامه‌ی یک ساله «مرکز»ی که سمت سرپرستی این افراد را دارد، جزارائه‌ی گزارش‌های مسخره و بچگانه چیست؟

درحقیقت نه فقط تلاش برای تربیت متخصص در شناخت فرهنگ ایران، به ویژه تربیت باستان شناس فنی و ورزیده آن چنان ناچیز است که قابل بحث نیست، بل که ارائه‌ی کارآنان در این مجمع - به استثنای چند نمونه‌ی درحد خوب - آن اندازه بی‌ربط و ازسویی دیگر شگفت‌انگیز بود که بیش‌تر شنوندگان فرنگی آن‌ها را با تبسمی تحقیرآمیز تلقی کردند. حال باید این «توخالی» بودن را درستی باستان شناسان ایرانی جست و جو کرد یا واقعاً توجه و ترویج خشک کردن هردانش‌جوی جوجه باستان شناسان از گرد راه نه رسیده‌ای را تنها به صرف «فرنگی» بودن محققین ایرانی این راه را دل سرد و ناامید ساخته؟ آیا هنوز هم زمان همان زمانی است، که فرنگی‌ها بگاوند و به دل خواه خود یا به سود منافع و مملکتشان، هر

جور که بخواهند تاریخ مملکت ما را بنویسند یا باستان شناسان ما آن تجربه‌ی کافی و آن حوصله و دقت موشکاف را در این راه نیافته‌اند و ریش و قیچی را در بست به دست «فرنگی» - های بر خوردار از مواهب سپرده‌اند ؟

باب‌کار و امر باستان شناسی در ایران نیز چون بسیاری از پدیده‌ها و فنون به دست خارجیان گشوده شده است ، و چون هر رشته‌ی جدید اقتباس شده‌ای که در آغاز بیش‌تر به دل خواه آنان انجام می‌گرفت ، شروع شد ، منتهی تفاوت این امر و دیگر چیزهای بدیعی که ارمغان وره‌آورد فرنگی‌ها بود ، این است که برخلاف همه‌ی فرمول‌های اخذشده‌تاسالیان سال در ید آن‌ها باقی ماند ، آن چنان که اکنون هم پس از گذشت تقریبی نیم سده ، هنوز هم به پابرجائی و استواری روز نخست است ؛ با این امتیاز که حدود اختیارات و امکانات آن‌ها به نحو بسیاری بیش‌تر شده و متأسفانه تشکیلات اداری باستان شناسی ایران ، - از دیر باز تا کنون - نه تنها دامنه‌ی کار آنان را از هر حیث گسترده ساخته ، بل که با گشایش بیش‌تر محدوده‌ی خواسته‌های آنان خود آگاه از توسعه‌ی فعالیت آن عده ایرانی علاقمند به این رشته بالطبع کاسته و این یکی از مهم‌ترین عللی است که ایران باهمه‌ی غنای خود از نقطه‌ی نظر ذخایر باستانی و اطلاعاتی که سراسر این نجد را پوشانده - و تنها غنا و پهناوری ذخایر نفتی می‌تواند با آن کوس برابری و هم‌پائی بزند - در حداقل امکانات از حیث « آدم » باقی مانده است.

کلا تشکیلات اداری و کادر فنی و صحرائی باستان شناسی از دیر باز، از آن عده‌ای که در این رشته از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شده‌اند ، شکل گرفته ، یعنی مهرها و پله‌های زیرین این نردبان اکثریتی هستند با يك مشت محفوظات و معلومات « پلی کبی » شده ، - که خود باستانی‌اند - و احیاناً سری پرشور و علاقمند ، اینان که با زحمت بسیار به اخذ ورق پاره‌ای به اسم « لیسانس باستان شناسی » نایل شده‌اند تا از مزایای قانونی آن بهره‌گیرند ، اگر پس از توسل جستن به این و آن راهی به این اداره پیدا نکنند که زهی سعادت ، و اگر بخواهند اندوخته‌ی خود را در راه اصلی و واقعی به کار بیندازند ، مهره‌ای هستند به اسم « بازرس فنی » ... بوده‌اند بسیار کسانی که کار خود را با زرس فنی بودن شروع و با همین عنوان هم به افتخار بازنشستگی نایل شده‌اند و نیز بسیاری کسانی که با زرس فنی بودن و دنیال هیئت‌های فرنگی دویدن و خرچمالی کردن را رها کرده و « عطای » خدمت علمی در این دستگاه را به « لقا » یش بخشیده‌اند... این سنت که از دیر باز توسط پایه‌گذاران و گردانندگان فرانسوی‌موزه در ایران نهاده شده ، هنوز به رسم دیرینه باقیست و هنوز هم باستان شناسان فرانسوی - که سابقه‌ای بسیار طولانی در امر حفاری و جباول اشیاء عتیقه در ایران - دارند ، این مهره‌ها را به اسم قدیمیشان یعنی « مفتش » خطاب می‌کنند... درست در جهت خلاف مطلب ، از هر فرنگی باستان شناس - حال به راست یا به دروغ - به خوبی توجه می‌شود ، چه نه تنها اینان از امکاناتی در حد عالی و ضوابط کاملاً مناسب و مساعد بر خوردارند و از همه مهم‌تر مرجعی نیست که کار علمی و حفاری آن‌ها را ارزیابی کند ، بل که « مفتشین » اسبق و « بازرسان فنی » سابق و « نماینده » های کنونی در این رستوران به خوش خدمتی نگارسون های

کمر بسته به خدمت همیشه حاضر و مهیا هستند....

هستند استادان باستان شناسی که شاگردان خود را به نام سرپرست کاوش و حفاری در منطقه‌ای گماشته‌اند و اینان نیز به نوبه‌ی خود دست شاگرد خود را به تپه کهنه یا قلعه خرابه یا ویرانه کاخی « بند » کرده‌اند ، درحالی که مفتش قدیمی هم چنان درگیر و در تبدیل روزمزدی به رسمی شدن یا گروه هفت و هشت و به هر حال ناگزیر و ناچار در خدمت شاگرد ، شاگرد پرفسور می‌پردازد و از این ممر مخارج شکم زن و بچه‌اش را سپر می‌کند... این - جاست که برتری و بیشی بازدهی کار این عده کاملاً محسوس است ، چه نه تنها نسبت بیش‌تری به باستان شناسان ایرانی دارند ، بل که زمینه‌ی کار مساعدتر و بی دردسترتر ، امکانات بیش‌تر ، سفره‌ی گسترده‌تر ، تشریفات و دست بالا گرفتن بی‌حد آنان ، به هر حال آتش اشتیاق هر دانش‌جوی دو کلاس درس خوانده‌ای را به « سرپرست » حفاری « مشترک » بودن تیزتر می‌کند

به این ترتیب ، شخصیت کلی باستان شناس فرنگی‌ای که تنها به اتکای نفوذ مملکتش و برچسب فرنگی بودنش ، در این بازار بلخ که با نظارت يك باستان شناس مفتش به کار خود می‌پردازد از دو حال خارج نیست ، یا این اندازه گذشت و انصاف دارد که در برابر همه‌ی این برخورداری‌ها - در این ره گذر - دو کلمه هم محض رضای خدا و موسی به هم کار ایرانی خود که تنها با يك مشت محفوظات به دنبالش راه افتاده چیزی بیاموزد تا حداقل دین خود را ادا کرده باشد و یا این که تنها به فکر این است که با حداقل بودجه و حداکثر به کار گرفتن کارگران ورزیده و باعوش روستائی ، حفاریش را بکند ، نتایج و برداشت‌های علمی آن را برای کلاس‌های درس آینده و نشریات دانشگاه مملکتش با عکس و اسلایدهای متعدد به عنوان **خوراك** ذخیره کند ، چار ، پنج صفحه هم - هر چه که دلش خواست - به عنوان گزارش علمی حفاری تپه ... « به بازرس تسلیم کند - و از این نظر خاطری کاملاً آسوده و راحت دارد ، چه مرجعی که صحت و سقم گزارش علمی او را رسیدگی کند وجود ندارد - حتی ، تا چند سال پیش به اتکای « قانون عقبات » آن چه را که از اشیاء مکشوفه سهمش می‌شد بردارد ، سخن‌رانیش را در مجامع سالانه‌ای که این چنین به عزت و احترام دعوتش می‌کنند - با منت بسیار - ایراد کند و پی‌کار خوش برود تا سال دیگر و سالیان دیگر.... البته در صورت اول ، همان گونه که هیچ کوزه‌گری همه‌ی فوت و فن کوزه‌گری را به شاگرد و وردستش یاد نمی‌دهد ، آقای پرفسور هم آن قدر دست هم‌کار ایرانیش را می‌گیرد که پای منافع خودش به خطر نیفتد و از این ره گذر است باستان شناسان انگشت شماری که تربیت شده‌اند ، در صورت ثالث هم - که روش بیش‌تر این افراد است - حساب روشن و کیفیت و بازدهی کار معلوم می‌باشد.

به راستی جای تأسف بسیار است ، که هنوز هم با همه‌ی دگرگونی‌هایی که در همه‌ی امور و شئون مملکتی شده تشکیلات باستان شناسی همان راه قدیمی و کهنه‌ی خود را دنبال می‌کند ، هر چند ظواهر قضیه صورت قشنگ‌تر و دل‌پسند تر دیگری گرفته و زیر عنوان **فریبنده‌ی « حفاریات مشترک »** حتی گاه ، بیش از نیمی از مخارج حفاری‌اش را در کت‌های گردن کلفت

می‌پردازند ، اما درحقیقت فرمول قدیمی به همان کیفیت اولیه‌ی خود باقی است. بدبختانه در طول این مدت دراز (نزدیک به نیم سده) هیچ کدام از دست اندرکاران ورؤسانه‌خواسته‌اند که هر هیئت خارجی در ازای يك یا دو یا سه یا پنج فصل حفاری و بهره‌گیری از همه‌ی تشکیلات اداری، مالی، فنی و به خدمت گرفتن همه‌ی آدم‌هایی که در این راه کومکمی کنند، با بورس تحصیلی و تربیت صحیح يك باستان شناس ایرانی حداقل دین خود را به مملکتی که همه چیز خود را از آن دارند بپردازد... شاید اگر چنین می‌شد، امروز در چارمین مجمع سالانه‌ی کاوش‌ها و پژوهش‌های باستان شناسی در ایران، با همه‌ی تشکیلات و تشریفات، با همه‌ی مفسی‌های دست‌چپ و دست‌راست، با همه‌ی سفره‌گسترده‌ها و هتل دعوت کردن‌ها و گذاشتن عنوان پرطمطراق «پرفسور» جلوی اسم هر باستان‌شناس از گرد راه نرسیده‌ای باستان شناسان ایرانی هم چیزی برای گفتن و عرضه کردن در چنته داشتند. شك نیست، همان‌گونه که چهارمین مجمع کار خود را شروع و تمام کرد، پنجمین و ششمین و هفتمین و دهمین و بیستمین نیز کار خود را شروع و تمام خواهند کرد، اما از این ره‌گذر با تمام مخارجی که می‌شود، چه چیز نصیب تاریخ ایران و باستان شناسان ایرانی‌ای که همه‌ی خرجمالی‌ها و دوندگی‌ها و آفتاب خوردن‌ها و خاک خوری‌ها را به عهده می‌گیرند، معلوم نیست و فقط خدا می‌داند که تا چه روزی فارغ التحصیلان این رشته باید دور محور دایره‌ی «نماینده‌ی فنی» بودن در حفاریات «مشترك» با تحمل چه پستی‌هایی چرخ بزنند...

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

علو طبع

به بی نیازی از آن خرم که در همه عمر
نیازمند کسی جز شراب‌جان نشدم
اگر چه زیستم اندر کنار خار چو گل
به جان دوست که محکوم این‌خسان نشدم
نیاز من ز ازل درک حسن جانان بود
همین بس است که مفتون این و آن نشدم
به مال و جاه تو را نازش است و می‌دانی
که من ز مال گذشتم پی نشان نشدم
اگر چو خاک شدم خاک راه دوست شدم
خوشم که چون تو به هر خاک آستان نشدم
نشاط و شوق من از لطف برق الهام است
شراب جذبۀ عشقم که بی نشان نشدم
علو طبع من از چرخ می‌برد سبقت
(رفیع) مرتبه با لطف نردبان نشدم